



اخلاق و سواد در ایران معاصر

سخنران:

دکتر نعمت الله فاضلی

زمانیکه بخواهیم سراغ فرهنگ و فهم برویم، اینکه چطور زندگی روز مره‌ی آدم‌ها، تجربه‌ی زیستی‌شان، عاملیت و خلاقیت افراد، افراد معمولی، آدم‌های کوچ‌بازار و چگونه ذهنیت اجتماعی و تحولات ارزشی، سامان جامعه را دگرگون می‌کند می‌تواند موضوع بحث ما باشد. معمولاً اگر چه گفته می‌شود و محققان و نویسندگان پر شماری همیشه به آن تاکید داشتند و توجه داشتند به تعبیر آقای دکتر محسن گودرزی و عباس امانت در کتاب "و صدایی که شنیده نشد" صدای فرهنگ بود که شنیده نشد، و این صدای فرهنگ هنوز هم شنیده نمی‌شود. به این معنا که در صورت بندی کلی جامعه، این صدا جدی نیست، هست، اما جدی نیست. نه حکومت، نه افراد عادی و نه حتی محققان در کلیت این صدا را جدی نمی‌گیرند و نمی‌دانند. عمدتاً هم به این که جامعه، جامعه‌ی دموکراسی نیست بر می‌گردد که ذهنیت جمعی، تحولات ارزشی، شیوه‌ی زندگی، ذائقه‌ها، سلیقه‌ها و افراد یا عاملیت‌ها در جایگاهی باشند که بخواهیم آنها را جدی بگیریم، خوب این یک قسمت داستان است که آقای دکتر منصوری به آن اشاره فرمودند. ما در دهه‌های اخیر مفاهیم گوناگونی داریم که برای توزیع سهم فرهنگ در صورت بندی کلی جامعه یا سامان جامعه به کار رفته است. یکی مفهوم سوادفرهنگی است. اما امروز من می‌خواهم درباره‌ی چیزی صحبت کنم که قدیمی شده است، البته زمانی برای ایرانی‌ها خیلی مهم بود و مهمترین مفهوم بود. اما دیگر خیلی کهنه شده و از دهن افتاده است نقش بسیار بنیادی در تحولات جامعه‌ی ما داشته و برخی معتقدند و برایتان خواهیم گفت و در نهایت شگفتی خواهید دید که اساساً مهمترین عامل تحولات جامعه‌ی ما بوده است. برای شما از پیش بینی‌ها خواهیم گفت که محققان برجسته‌ای گفته‌اند که همین الان هم معتقدند آن چیزی که جامعه‌ی ما را دگرگون خواهد کرد آن عامل است. اسم آن سواد است نه سواد فرهنگی، سواد عاطفی، سواد رسانه‌ای، سواد اجتماعی، سواد یعنی خواندن و نوشتن، سواد پایه است و عنوانی که برای صحبت من هست اخلاق است که منظور من از اخلاق، اخلاق مدنی است، فضیلت مدنی است یعنی اینکه مردم در زندگی اجتماعی‌شان، روابطشان با یکدیگر چگونه زندگی خوبی داشته باشند، با هم خوب باشند به هم تعدی نکنند و روابط خوبی داشته باشند. در تنظیم

ارتباطشان حالا زن با مرد، همسایه با هم، یا گروه های اجتماعی باهم خوب باشند. خوب باشند یعنی در زندگی اجتماعی سر هم کلاه نگذارند، مراعات هم را کمی کنند و کمی مراقب محیط زیست باشند. مثلاً: چگونه در محیط کار تا حدودی اخلاق کار را رعایت کنند یا مثلاً در محیط شهری چطور از شهرشان مراقبت کنند تا حدودی، نه حالا خیلی ایده آل یا آرمان گرایانه. از تخریب شهرشان پرهیز کنند، صدمه نزنند وجدان جمعی در تعبیر درست علمش، وجدان جمعی باشد که این جامعه با هم بتواند زندگی کند.

خوب چون نمی‌خواهم وارد بحث اخلاق چیست شوم. کار من این است فیلسوف نیستم. در مقام یک محقق اجتماعی خیلی ساده می‌گویم، منظورم فضیلت های مدنی است، اخلاق اجتماعی است. ببینید در ایران معاصر، اخلاق و سواد در ایران معاصر، می‌خواهم بگویم از مشروطه تا به الان در مفهوم ایران معاصر خیلی مفهوم مناقشه آمیزی که معاصر چه کسی است، مورخان مثل عباس امانت می‌گویند از صفویه شروع می‌شود. امانت در کتاب "تاریخ ایران مدرن" معاصر را از ۱۵۰۰ میلادی می‌داند. از ظهور صفویه کم نیستند محقق هایی مثل ایشان که می‌گویند که معاصرت ما از آن روز شروع می‌شود. تجدد ها از آن موقع بوده و بعد هم مثل آبراهام محمد توکلی یا دیگران، معاصرت را از همین دوره ی قاجار می‌دانستند. من هم در کتاب تجربه ی تجدد همین روایت را داریم خیلی هم مفصل است که در تجربه ی تجدد این را توضیح دادم. پس سه تا مفهومی که در عنوان سخنانم بوده را توضیح دادم، اخلاق و سواد در ایران معاصر؛ می‌خواهم توضیح بدهم که سواد چگونه بر اخلاق تاثیر گذاشته و اخلاق تحول از این طریق تحولات جامعه ی ما صورت بندی کرده، شکل داده و تاثیر گذاشته است. فکر میکنم خیلی به ندرت گفته شده یا من ندیدم، معمولاً وقتی که در مورد تحولات ایران معاصر حرف می‌زنیم از سیاست مدارها می‌گوییم. مثلاً امیر کبیر قائم مقام، مصدق، رضا شاه، انقلاب سال ۵۷ ایت الله خمینی و بعد همین طور تا الان، یا نه از سازمان ها می‌گوییم، سازمان های چپ، احزاب، توده یا امثال اینها... یا نه از فراز و فرود طبقات اجتماعی صحبت بسیاری تحولات طبقاتی دارند، برخی ها از تکنولوژی ها صحبت می‌کنند. نقش تکنولوژی ها در انرژی ها صحبت می‌کنند. اینکه تکنولوژی ها چطور جامعه ی ما را تحول دادند. برخی از انرژی صحبت می‌کنند، آمدن الکتریسیته، اکتشاف نفت و امروز هم اینترنت، ماهواره ها و تلویزیون ها و موبایل ها و امثال اینها... کسی از سواد صحبت نمی‌کند. اینکه سواد عامل تعیین کننده و یک جریان بزرگی در تاریخ معاصر ما بوده من ندیدم به جز محققان محدودی که در موردش صحبت خواهیم کرد که سواد، که منظورم خواندن و نوشتن است. سیاه کردن کاغذ، این چگونه جریان اثرگذار تاریخ معاصر ما بوده است و به طرز عجیبی یک محقق فرانسوی که احتمالاً می‌شناسید. امانوئل تد و یوسف کورباژ در این کتاب ملاقات تمدن ها، آقای استاد مرتضی کُتبی این را به فارسی ترجمه کرده است و در سال ۲۰۰۷ این کتاب نوشته شده است و استاد کتبی هم را می‌شناسید. البته ترجمه های کمی دارند ولی بی نظیر هستند. امانوئل تود در معرفی استاد کتبی نوشته که در سال ۱۳۵۵ کتابی به نام سقوط نهایی نوشت که فروپاشی اتحادیه شوروی سوسیالیستی در آن پیش بینی کرد و اتفاقی که می‌داند افتاد و ساز و کارش را هم گفت: کتابی را مستقل در این مورد نوشت و آثار متعدد امانوئل تد را در اینجا معرفی کرد و کتابی که می‌خوانید در سال ۱۳۶۲ بود. که ۷ سال بعد هم شوروی سقوط کرد و این سقوط نهایی عنوان کتابش هم بود. ۷ سال قبل به طرز عجیبی امانوئل تد در این کتاب از فروپاشی جمهوری اسلامی هم صحبت میکند. سال ۲۰۰۷ و البته عامل را زنان و سواد می‌دانست و اصلاً موضوع کتاب هم همین است. در واقع (ملاقات تمدن ها) را توضیح می‌دهد که چطور کشورهای مختلف را مطالعه می‌کند. کشورهای خاورمیانه، کشورهای آسیایی، را مطالعه می‌کند و توضیح می‌دهد که سواد و سواد آموزی در این کشورها چه کار می‌کند و پیش بینی اش هم این است، که در ایران حکومت سکولار شیری خواهد آمد. در واقع پیش بینی امانوئل تد است. من از این حیث برایم این کتاب جالب بود که ندیده بودم در میان محققان، کسی سواد را فهمیده باشد. خوب قدرت سواد، قدرت خواندن و نوشتن را فهمیده باشد. و اینکه امانوئل تد توضیح می‌دهد کاری که سواد آموزی می‌کند فراتر از مهارت است و این دیدگاه خیلی ساده انگارانه ای که در افکار عمومی هم احتمالاً است و نزدیکترین چیزی که به ذهن ما می‌رسد. اینکه سواد یک مهارت است و نه بیشتر. خوب این برداشت غلط است خیلی رایج هست چون به ذهن خیلی نزدیک است. معمولاً بخش زیادی از اشتباهات ناشی از آن چیزهایی است که همان دم دست و فوری به ذهنمان می‌رسد و خیلی هم فراگیر می‌شود و اتفاقاً خیلی از دانشگاهیان هم به دلیل اینکه برای عامه ی مردم بیشتر می‌پسندند را دنبال می‌کنند. البته قبل از امانوئل تد خوب سواد برای انتولوژی که رشته ی من انسان شناسی از موضوعات بسیار مهم است. چون سواد در دنیای مدرن اگر نگوییم کلیدی ترین و اگر هم بگوییم کلیدی ترین مبالغه نکردیم و قطعاً جزو، یک و دو، سه عامل مهمتر و کلیدی تر، تحول فرهنگ در جوامع معاصر و مدرن است. به همین دلیل انسان شناس ها خیلی توجه دارند که موضوع علم انسان شناسی،

فرهنگ است. برای انسان شناسان سواد خیلی مهم است. باز هم یاد آوری کنیم که در ایران کسی را نمی‌شناسم که در مورد سواد کار آکادمیک کرده باشد. البته در مورد اینکه برویم مردم را سواد دار کنیم بوده مثل مدرسه سازی و یا..... اینها خیلی وسیع است و بوده توضیح خواهم داد. یا کتاب‌های آموزشی الفبا و امثال اینها، خیلی فراوان است و از مشروطه تا الان هم است و به تعبیر استاد فراستخواه، در کتاب "استادان استادان چه کردند" جنبش آموزشی است که در سال ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۰ یعنی صد سال ایشان روایت می‌کنند. شکل گرفت و باز به تعبیر ایشان رنسانس ایران محصول آن است. اما کسی در مورد اینکه سواد چیست و اینکه ایرانیان سواد را چه می‌فهمند، کسی کاری نکرده به جز، برجسته ترین انسان شناس حوزه ی سواد، برن استریت در کتاب سواد، در نظریه و عمل سال های ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۷ یعنی ۷ سالی که به انقلاب ۵۷ می‌رسد در روستایی به نام چشمه در مشهد کار مطالعه انجام داد در مکتب خانه و پژوهشی انجام داد تا ببیند سواد از دیدگاه ایرانی چیست؟ پژوهش او تاثیر گذارترین پژوهشی از آب در آمد که تا این لحظه در جهان در باره ی سواد انجام شد چون برن استریت دستاوردش این شد که سیاست‌های یونسکو و از جمله کشورهای اروپایی و آمریکا در زمینه ی سواد آموزشی تغییر کرد به جز ایران البته، این هم جالب است که به جز ایران، کشفی از ایران صورت گرفت درباره ی اینکه سواد چیست؟ ولی تأثیرش و دستاوردهای برای یونسکو بود و برای کشورهای اروپایی و برای اینکه کتاب سواد و نظریه و عمل است توضیح می‌دهد که چه اتفاقی افتاد. حالا برای شما کوتاه می‌گویم که مفهومی ابداع کرد به نام مکتب ایرانی سواد، که ایرانی ها سواد را چیزی می‌دانند که آن فهمی که غربی ها از سواد دارند کاملا متفاوت است و اتفاقا معتقد بود که این فهم، یک فهم انسانی است. این فهم، فهمی است که اثر بخش است. این آن چیزی است که تحول آفرین است، این برداشت مکتب ایرانی سواد است که در واقعیت می‌تواند تحول آفرین باشد. اگر کسی با سواد باشد تحت تأثیر این شیوه ی سواد آموزشی متحول می‌شود. برن استریت دو تا الگوی سواد را از هم جدا کرد، یکی الگوی مستقل که الگویی که در کشور های اروپایی و آمریکایی در قرن ۲۰ رواج پیدا کرده بود آن الگو سواد را یک مقوله ی شناختی، مهارتی، منتسب، مجزا و مستقل در زندگی و بافت اجتماعی، فرهنگی و زندگی آدمی می‌بیند. در نظر بگیرید که مثلا سواد را مثل پنچری گرفتن، یا مثلا تعمیر ماشین لباسشویی مهارت بدانیم. خوب پنچری گرفتن تابع تاریخ و فرهنگ، سیاست، اقتصاد، مذهب جامعه نیست. یا مثلا مکانیکی که کاربراتور ماشین را تعمیر می‌کند، مهارتی دارد که تشخیص می‌دهد اشکال فنی ماشین چیست و سپس شروع به کار کردن می‌کند فرقی هم نمیکند که این ماشین در یزد باشد یا در کالیفرنیا باشد، تکنیکی که او بلد است و ماشین را هم هر جا باشد پنچریش را می‌گیرد. این تصور غلط درباره ی سواد وجود داشته و البته در کشور ما هنوز هم است و وجود داشته که سواد یک مهارت، یک تکنیک، یک من است، نه یک فرهنگ. و این مهارت را وقتی که به کسی یاد بدهید او خوانا و نویسا می‌شود. خیلی ساده، برن استریت خیلی سوال ساده ای مطرح می‌کند. واقعا اینطور آدمها اگر این مهارت را یاد بگیرند استفاده می‌کنند، با سواد می‌شوند، آنها می‌شوند، آنها می‌روند یا نهضت سواد آموزشی می‌روند، آنها وقتی این مهارت را یاد می‌گیرند، با سواد می‌شوند، کتاب دستشان می‌گیرند و می‌خوانند یا شروع می‌کنند به نوشتن و می‌نویسند یا فقط بلد هستند.

خیلی ها مستفعی هستند، مثلا مهندسی خوانده اند ولی خیلی سال هاست که ولش کرده حتی از آن اول هم ولش کرده بودند به تعبیر ایکفوران نگاه به آموزش و اداره، با سواد نیست اما دیپلم، لیسانس یا فوق لیسانس دارند، این نگاه داشتن است و بودن نیست، با سواد شدن، غیر از سواد دار شدن است. خیلی ها سواد دارند ولی با سواد نشدند. چون کسی با سواد است که خواندن و نوشتن را در جریان زندگی روزمره اش الگوی ارتباطی خودش به کار گیرد. به تعبیر بریان استریت سواد برایش کنش اجتماعی، الگوی ارتباطی است، اگر کسی الگوی ارتباطی خواندن و نوشتن نیست، این سواد دارد اما با سواد نیست. من کتابی دارم مینویسم که نام یک فصل آن را ناسوادان گذاشتم مارک اژه کتابی بنام "نامکان ها"، یعنی مکان هایی که هیچ هویتی ندارند. مثلا می‌گوییم نامردها، به مردهایی که روحیه ی مردانگی ندارند. نامرد می‌گوییم، به زن که نمی‌گوییم نامرد. به مردهایی که روحیه ی مردانگی ندارند نامرد می‌گوییم و نام هایی دیگری... مثلا ناسواد یعنی کسی که سواد دارد ولی با سواد نیست، یعنی الگوی ارتباطی سواد نیست. برن استریت به ما می‌گوید که الگوی ایرانی سواد چیست؟ که در مکتبخانه ها یاد می‌داند. البته مکتبخانه ها خیلی اشکال داشتند مثلا تنبیه خیلی شدید و به خصوص در تصور تاریخی ما درباره ی هر آنچه در دوره ی قاجار یاد دوره ی سنت بوده است گاهی مبالغه آمیز وجوه منفیش را می‌بینیم. ولی برن استریت به ما می‌گوید که شانس آوردیم آن زمان روستایی‌ها که مکتب خانه بوده رفته اند برن استریت به ما می‌گوید که در مکتب خانه افراد را چگونه با سواد می‌کردند. چند ویژگی برایش می‌گوید. توصیه میکنم کتاب "سواد در نظریه و عمل" را که موسسه مطالعات فرهنگی وزارت علوم چاپ کرده و ترجمه ی خانم مهسا شیخان را بخوانید. خیلی جالب است واقعا جرمش در مورد ایران

است وگر نه گناه دیگری ندارد. من فکر میکنم این کتاب که چند سال است که چاپ ۲۰۰ تا بیشتر نیست و هنوز هم فروش نرفته است. چون ایرانی است وگر نه مردم ایران این را مثل برگ زر میخوانند که چه چیز راجب ما گفته، راجب سواد ما ایرانی ها و چه جوری و مکتب خانه ها چه داشتند. بروید کتابهای زیادی راجع به ادبیات مکتب خانه نوشته شده و واقعا همه ی آنها را روی هم بگذاریم به اندازه ی یک پاراگراف اصل تئوری ندارد. خیلی جالب که استریت پژوهش میدانی اش خیلی مفصل است مکتب ایرانی سواد را، اولین ویژگی که برن استریت میگوید. که ایرانی ها در مکتب خانه هایشان الگوی ارتباطی شفاهی و کتبی را در الگوی سواد آموزشیشان تلفیق می کردند مثلا قصه های ملانصرالدین، استوره ها، داستان های مذهبی و تمام آن زبان محاوره ای را با ارتباط مکتوب تلفیق می کردند. می گفتند سنتی که سواد آموزی را مستقل می داند سنت های قالبی، که بریان استریت میگوید در سواد آموزی اینها تلفیق نمی کنند و دوم اینکه میگوید در مکتب ایران سواد در وجوه شناختی و عاطفی تلفیق می شود. اساسا سواد یک مقوله ای عاطفی شناختی است احساسات در مکتب خانه ها نقش کلیدی دارد. هندل میگوید ایدولوژی و منظورش ایدولوژی اجتماعی است نه ایدولوژی به معنای آرمان های سیاسی نیست. گیل پل گیتس " مقاله ی معروفش ایدولوژی به مثابه یک سیستم فرهنگی ابداع کرده بود، تحت تاثیر آن است. ان مفهوم جهان بینی اجتماعی می گویند. مکتب ایرانی سواد، عواطف و دین را با وجوه شناختی تلفیق می کند ؛ حس کردن، استدلال کردن، گفتگو کردن، تشخیص دادن، دقت کردن، تمرکز کردن که اینها وجوه شناختی هستند. اینها cognition ما هستند. میگوید در آن الگوی اروپایی سواد بر وجوه شناختی متمرکز می شود، اما در الگوی ایرانی سواد، اینها جدا نمی شوند از هم، البته خیلی مفصل برن استریت اول می آید و دیدگاه های عده ای دیگر که الگوی مستقل را مطرح کرده بودند و رایج بود را توضیح می دهد و نقدش می کند. بر اساس همین الگوی مکتب ایرانی سواد، به ایرانی ها چگونه سواد را یاد می دادند. ویژگی دیگر مکتب سواد این است که با سواد ها با زندگی روز مره شان سواد تلفیق می شود. یعنی کشاورزی، دامپروری، تجارت یک فضل به نام سواد تجاری است. میگوید آن چیزی را که یاد می گرفتند نوشتن و آن حساب کردن و ریاضی را که در مکتب خانه یاد می گرفتند دقیقا در امتداد همان کاری بود که در دلای و واسطه گری، کشاورزی، مغازه و اینها بودند.

مکتب ایرانی سواد، شیوه ی خاصی از حافظه را تقویت می کرد. پیوند خاصی بین فقر با زندگی اجتماعی برقرار می کرد و استریت توضیح می داد که مکتب ایرانی سواد باعث پارگی و گسست درونی بین شخصیت فرد با زندگیش با تاریخش با کسب و کارش و اینها نمیشود و این یک ویژگی خاص مکتب ایرانی سواد است. وجوه را چند بار تکه پاره نمیکند. حتی توضیح می دهد، تقویت می کند. این پیوند هارا، خوب برگردیم به جنبش آموزشی مشروطه و رنسانس ایران به تعبیر استاد فراستخواه که چه اتفاقی افتاد در ایرانی ها، ایرانی ها وقتی که سال ۱۲۰۰ هم به بعد حالا بگوییم ۱۲۲۰ دوره ی عباس میرزا، حالا مناقشات و معاصر را بگذاریم کنار دوتا چیز را، عامل را برای دگرگونی جامعه ی ایران تشخیص دادیم. گفتند ایرانی باید دوبال داشته باشد یکی قانون و دیگری سواد. این دو خاصه ی اصلی تاریخی ایرانی ها بود که برای جستجوی این دوتا مثال شاهد بیاورم در کتاب "استادان، استادان چه کردند." چون تاریخ دارالمعلمین و دانش سرای عالی هست و این روایت ها را استاد فراستخواه آوردند. ولی جاهای دیگر هم است این روایت ها بروید و ببینید. و دو بار بود برای حکومت میگفتند قانون باش، و برای تربیت ملت میگفتند سواد داشته باش. و این خیلی خواسته ی مهمی بود، وزن سواد آنقدر بود که میخواستند ملت را با آن تربیت کنند. ما الان همچین تصویری داریم؟ ما الان همچین تصویری نداریم که اگر کسی باسواد باشد تربیت دارد. چون کم کم آن مکتب ایرانی سواد در ما از بین رفته و این تصویری که آنها از سواد داشتند این بود که فکر کردند اگر مردم باسواد شوند تربیت می شوند. چون آن سواد کارهایی می کرد.

روز های اخیر آن بحث بی بی فاطمه استر آبادی در حوزه ی عمومی مطرح شده. و خانواده ای که خاندان بزرگی در تراژدی یک برنامه گذاشته بود. در مورد بی بی فاطمه استر آبادی و دخترش خدیجه افضل وزیری و بعدش نوه ی بی بی استر آبادی مهلقا بود، خیلی جالب است. اگر نگاه کنید تقریبا تراژدی همان اطلاعات جالب را روایت کرد. اما منابع دقیق تر و معتبر تر هم است. که میتوان آنها را خواند که آنها حول سواد یک تاریخ را دگرگون کردند و حول مطالعه هستند. نهاد مطالعه، استادی، مطالعه یک نهاد فرهنگی بزرگ است که تحولات بزرگ از جمله انقلابات هم، انقلاب مشروطه و هم انقلاب اسلامی به شما گفتم که حالا بخوانید امانوئل تد میگوید انقلاب اسلامی مسؤل سواد بود، انقلاب مشروطه هم مسؤل سواد بود. کتاب استاد فراستخواه را بخوانید. سواد به معنای یک مکتب ایرانی سواد البته منتها ببینید در غرب هم تصویری که از مطالعه و

سواد وجود داشت، آن تصور قرن ۱۹ و ۱۸ و این غیر تصویری است که در قرن ۲۰ شکل گرفت و در سال های ۱۸۵۰ تا ۱۸۶۰ متیو آرنولد شاعر، مؤلف و نویسنده ی بلند آوازه ی انگلیسی که مشاور ملکه ویکتوریا بود کتابی نوشت به نام "فرهنگ هرج ومرج" که این هم رشته ی مطالعات فرهنگی کتاب خیلی مشهوری است کتاب "منتقدان فرهنگ" که لیزجانسون نوشته و استاد ضیا موحد آن را ترجمه کرده را بخوانید، در فصل اولش از بحث های فصل کاملش از متیو آرنولد تا ریموند ولیامز وجود دارد و حرف جالب آرنولد این بود گفت: که مردم عادی در زندگیشان چگونه اخلاقشان، منش طوری باشد که مطلوب هست، چطوری یک زندگی خوب داشته باشند وقتی که دو عاملی که زندگی خوب را برای مردم تعریف می کرد هر دو فرو ریختند، که یکی کلیسا و دیگری اریستو کراسی اشرافیت بود و رابرت الیاس در کتاب "جامعه ی درباری" توضیح می دهد که اروپا دو منبع داشت برای الهام گرفتن از این سرمشق عملی زندگی خوب، رفتار خوب بود. نوربرت الیاس کتاب تعریف "فرایند تمدن سازی" را می نویسد، تاجایی که من خبر دارم به فارسی ترجمه نشده، توضیح می دهد کلیسا که یکی از کارکردهای اریستو کراسی در اروپا، انگلستان، کارکرد اصلی اریستو کراسی این بود که سرمشق یک زندگی زیبا، زندگی اخلاقی، زندگی مطلوب بودند، این کارکرد اصلی اریستو کراسی بوده که لباس خوب، بهداشت، سلام و علیک، غذا خوردن، معاشرت و باید یک الگویی در جامعه باشد، متیو آرنولد گفت: الان تحولات صنعتی شدن و دموکراسی شدن و دموکراسی آمده، همه شهروند شدند. این عامه ی مردم به یک اریستو کراسی دارند و آن جایگاه را ندارند. کلیسا هم از رنسانس به بعد ما زیرایش را زدیم مردم چه کار باید کنند و از کجا باید این الگوی مطلوب را اقتباس کنند. پاسخ متیو آرنولد این بود که مردم باید باسواد شوند، مدرسه درست کنیم و مدرسه بروند. او می گفت و پاسخش این بود تربیت زیبا شناختی، ادبیات، فرهنگ را این طور تعریف می کرد بهترین های گفته شده و اندیشه شده، تعریف مشهور متیو آرنولد و به گریت ویکتوریا پیشنهاد کرد: که مردم را رها کنید این جامعه هرج ومرج می شود. یک منبع الهام بخش، یک الگویی باید باشد یک زمانی میگفتید عیسی مسیح، یک زمانی میگفتید قدیسان، پاپ هستند، اینها دیگر زیرایش زده شده است، اشرافیت هم دیگر دارند روز به روز ضعیف تر می شوند. پس بیایم شکسپیور و ادبیات کلاسیک یونان را و البته حتی می گفت جهان از خیام بگوید تا اینها را بیاورید و به بچه ها بدهید. بهترین های گفته شده و اندیشیده شده در سراسر جهان را بیاورید، مدرسه ی همگانی را اجباری کنید و چیزی که به طور کلی به آن می گفت تربیت زیبایی شناختی در درون یک خویشتن داری، تامل کردن و حالا چیزی که به طور کلی به آن فرهیختگی می گوئیم یا آموزش، که آموزش همگانی از اینجا بیرون آمد. همیشه کتاب بود و نوشتن بود، اما سواد نبوده، سواد همگانی پدیده ی مدرن است. شما داستان شاهنامه را شنیدید. من چند جا هم گفتم انوشیروان وقتی دچار بحران مالی شد وزیر اعظم به او گفت از یک بازرگان ثروتمندی بخواهیم که کمکمان کند و او قبول کرد ۶۰ شتر زر پرداخت کرد. ولی منتها گفت به شرط اینکه اجازه بدهید پسر سواد خواندن و نوشتن داشته باشد، انوشیروان قبول نکرد و آن ۶۰ شتر زر را پس داد. ما ایرانی ها همیشه سواد را داشتیم ولی سواد برای همگان نبود، یک منطق نانوشته داشت که فقط عده ی بسیار کمی می توانستند سواد داشته باشند، البته بگذریم از اینکه سواد چیز خوبی هم است همیشه در جهان مناقشه بوده، شما در این کتاب شگفت انگیز "قدرت خواندن" برای فرانک فوردی که به فارسی هم ترجمه شده بود از سقراط تا توییت فرانک فوردی که روانشناسی از دیدنر مشهورتر در بریتانیا به خصوص عامه ی مردم، چون در روزنامه ها مینویسد و کتاب های خواندی دارد، این کتاب بهترین کتاب به نظر من است، آنجا توضیح می دهد که یکی از مهمترین مخالف های نوشتن افلاطون بود که از زبان سقراط حرف میزد. چون میگفت که نوشتن وجه انسانی را می گیرد و طبقاتی با فرهنگ شفاهی، ارتباط رو در رو دارد و آن انرژی انسانی که مادریم در فرهنگ شفاهی که نوشتار نیست و بعد هم میگفت خوب نوشتن را هم راحت تر میشود دستکاری و تقلب کرد ولی من اینجا دارم با شما حرف میزنم و دیگر هر چیزی را که می گوئیم، همین است دیگر، ولی نوشته را صد بار میتوانم بالا و پایین کنم، دستکاری کنم با اینکه کامپیوتر هم هست. راجع به تاریخ فرهنگ، نمونه های زیادی می آورد از دانشمندان مسلمانی که کتاب نوشتند و بعد گفت که این کتابها را آتش بزنی و دلایل خیلی ساده ای هم داشت. یکیش این بود که نوشتن حافظه را تضعیف می کند و یکی دیگر هم این بود که خیلی هم مطمئن نبودند که آن چیزی که نوشتند، درست می گفتند. حالا یک چیزی به ذهنمان می رسد ممکن است گناه باشد و اصلا اگر اشتباه نوشته باشم و این بد آموزی های زیادی داشته باشد. و به خصوص که محمدی نمونه هایی می آورد که اصلا در فرهنگ عرب چه مخالفت هایی وجود داشت چه استدلال های عجیب و غریبی نوشتند چیز خوبی نیست و کار اخلاقی نیست می خواهم بگویم فکر نکنید حالا همیشه نوشتن و سواد ستایش میشد چه غرب و چه در شرق به شکل گسترده ای به اصطلاح تقییه می شد. ولی حالا آنها خیلی مهم نیست به خاطر اینکه نوشتن فقط در این صد و ۱۵۰ سال اخیر آمده است. ارزش نوشتن هم الان

به همین است، اتفاقاً به دلیل اینکه همه ی بشریت باسوادتر و کار دارند مقوله ی علمی، بنا بود فقط بحث نخبگان باشد. فیلسوف، دانشمند بیایند و در موردش بحث کنند این فقط برای خودشان خوب بود چون دیگر میلیاردها نفر از مردم کره ی زمین با او کار نداشت حالا اگر کسی خواست می‌رود آنها را می‌خواند، اگر نخواست که نمی‌خواند، سرنوشت جمعی به آن گره نمی‌خورد.

در ایران؛ همان طور که اشاره کردم سواد رسانه‌ای تحول بوده است. خوب دقت کنید اینکه می‌گویم و این را که اشاره کردم از فتحعلی آخوند زاده تا میرزا تقی خان که دارالفنون را تاسیس کرد تا رشیدیه و ماساوالدوله، دولت آبادی ها و دیگران، اینها سواد را رسانه‌ای می‌دانستند، که شیوه ای تازه ای از بودن و شدن و زیستن را تحقق می‌بخشد. سواد، رسانه ی خنثی نیست، سواد مهارت نیست، سواد شیوه ای از زیستن در جهان معاصر، این تصویری بود که البته تصور درستی بود که از امان مفهوم سواد و مکتب سواد ایرانی برخوردار بود. روشنگران و نو اندیشان ایرانی، بنیانگذاران ایران مدرن مثل فروغی سواد داشتند. به همین دلیل به عنوان رسانه ی تحول ایجاد کردند. و ان شور و هیجان به تعبیر استاد فراسخو که می‌گوید: این جنبش آموزشی و رنسانس ایرانی در قرن ۱۲۳۰ تا ۱۳۳۰ این منابع، هیجانی داشت. آن منابع هیجانی مهم هستند که ایشان می‌گویند. مثلاً مشروط خواهی، تجدد خواهی، ملیت خواهی، اینها منابع هیجانی بود که رنسانس ایرانی را به وجود آورد. آن منابع هیجانی یک رسانه هم داشت و آن رسانه ی سواد بود. و آن الگوی ارتباطی که مردم را به هم متصل می‌کرد و آنی که باهش صحبت می‌کردند، منتهی سواد ایرانی باز، سواد ایرانی که تمام وجوه زندگی را در بر می‌گرفت. خوب چه اتفاقی افتاد؟ از سال های ۱۲۲۰ تا ۱۲۳۰ به بعد نهاد مدرسه کم کم منابع هیجانی را از دست داد، کم کم نهاد مدرسه تحت تاثیر علوم تربیتی و گفتمان هایی از علم دانشگاهی قرار گرفت که برای قرن ۲۰ بود. کم کم نهاد مدرسه تحت سیطره ی بروکراسی متمرکز دولتی قرار گرفت. دولت اقتدارگرای مدرن، قبل از آن هم البته رضاخان یا رضا شاه این آرزو را داشت که بتواند سیطره داشته باشد ولی دستگاه بروکراسی نداشت، در نتیجه پیشرفت هایی که در شکلگیری نهاد مدرسه به وجود می‌آمد. آن پیشرفت ها مدنی بودند تا قبل از ۱۲۹۸ که اساساً مدرسه ها مدنی بودند. مدرسه های جدید تا بعد از آن هم تا بخواهد به سیطره ی کامل دولت در بیاید یک ۲۰ تا ۳۰ سال طول می‌کشد و در این ۲۰ و ۳۰ سال باز مدرسه ها داشتند کار می‌کردند ولی آن کار فقط از نبود تمرکزگرایی نبود بلکه دو چیز دیگر هم وجود داشت و باز می‌شد گفت که در آن مدرسه آقای ابراهیم توفیق و همکارانش در کتاب "مسئله ی علم و علم انسانی در دارالفنون عصر ناصری" نشان می‌دهند که چطور سیستم ارتباطات، شهر سازی، معماری و اقتصاد ایران در این سال رونق پیدا می‌کند. تحت تاثیر همان دانشسراها، تحت تاثیر همین مدارس جدید است. جاهای دیگر البته می‌شود اینها را به طور پراکنده دید. چرا آنها می‌توانستند دانش آموزهایی که در آن مدارس تحصیل می‌کردند، چه سواد می‌آموخت، بسیاری از سفرنامه نویسانی که در دهه های اروپایی ها آمدند. یک چیز را به طور برجسته توضیح دادند. اینکه ایرانیان در صد کم شان با سواد هستند اما آن درصد کم باسواد هستند. خیلی حیرت انگیز می‌گویند باسواد هستند. بازن روون در "ایران امروز" ۱۹۰۴ تا ۱۹۰۶ در ایران بوده و رفته تا آذربایجان گشته و اینها که تحت تاثیر باسواد های ایرانی، که اینها خیلی باسواد هستند توضیح می‌دهد که عربی می‌دانند، خیلی از آنها می‌گویند فرانسه می‌دانند و در زمین کشاورزی هم کار می‌کنند و زبان فارسی و ادبیاتشان را و حافظه ی شگفت شان از شعار و نظرهای سعدی، حافظ، شاهنامه پر است خیلی تعجب می‌کند که اینها تعداد کمی باسواد هستند اما با کیفیت باسواد هستند کیفیت سواد مهم است از معدود چیزهایی است که کمیت آن فاقد هیچ ارزشی است و حتی زیان هم دارد، کیفیتش مهم است. خوب چرا آن دوره اینطور بود، به دلیل اینکه: ۱- هنوز علوم تربیتی و این رشته های جدید نفوذ نکرده بود و یادگیری سواد را به صورت یک مقوله شناختی و رفتارگرایانه معرفی نمی‌کرد. و ۲- سیستم دولت مرکزی بروکراسی قوی هم نداشت و مدرسه ها هنوز هویت مدنی داشتند و اینکه ایرانی ها منابع هیجانی داشتند که ایران را بسازند. دیوید مناشری در کتاب "نظام آموزشی و ساختن ایران مدرن"؛ واقعا درست می‌گوید که ایران مدرن را مدرسه ساخت، من در این هیچ تردیدی ندارم، مدرسه ی جدید هنوز هم همه ی داشته ها و نداشته‌های ما به اعتقاد من از مدرسه های جدید بر می‌خیزد و هر دوی آنها و از آنجایی که مدرسه را تخریب کردیم رسیدیم به نداشته‌هایمان و انجام مدرسه‌ی جدید کار کرد، داشته هایمان بود اینکه امانوئل تد بحث می‌کند که انقلاب ۵۷ ناشی از سواد آموزی بود، درست می‌گوید به اعتقاد من، به دو معنا درست می‌گوید اینکه بر میگردیم به سال های ۱۳۲۰ به بعد که جامعه‌ی تعلیمات اسلامی شکل گرفته و بوده و حدود ۲۰۰ مدرسه ساخته است، مدرسه ای که استاد فراسخو در تبریز درس می‌خواندند، مدرسه ی صفا یکی از مجموعه ی همین جامعه‌ی تعلیمات اسلامی است از سال های ۱۳۹۰ مدرسه ای که در کشور ساختند از سال ۱۳۳۰ تا هزار و سیصد و خورده ای، آیت الله عباس علی اسلامی و دیگران و

مجموعه هایی که اینطوری که ساخته شد . خوب آنها در واقع جامعه داشت برای سواد یک کاری می کرد، اما به تدریج این مدرسه دچار مشکل شد و من در این کتاب جدیدم (مسئله ی مدرسه) درباره وضعیت جدید توضیح دادم و پیشنهاد میکنم که این را بخوانید، اگر حالا به این متن ها علاقه دارید که چه اتفاقاتی افتاده است . ببینید نکته ای که می خواهم بگویم این است که سواد در ایران چه سواد مکتب خانه ای و بعد سواد همگانی آمد و یک دوره ای هم هست و تلفیق اینها هم است . شکلی از روابط اجتماعی را در ایران به وجود می آورد و منش ، آداب و ادبی ایجاد می کرد که آن بسیار تعیین کننده در حالات و روحیات ، خلیقات ایرانی ها است، من در این کتاب "مسئله ی مدرسه" این داستان را به نقل از استاد فرهنگ رجایی آوردم که جنید بغدادی به دیدار بهلول رفته بود و از او می خواهد که یک پندی بهلول به جنید بدهد . بهلول میگوید چند تا سوال میکنم و آنها را اگر درست جواب دادی نصیحت میکنم. سه سوال از او می کند: غذا خوردن بلدی؟ خوابیدن بلدی؟ سخنرانی بلدی؟ او هم میگوید، بعد بهلول میگوید خوب هیچ کدام از اینها را بلد نیستی. میگوید چرا؟ میگوید آنهاهی که گفתי آداب بود نه ادب. ادب سخن گفتن این است که حقیقت را بگوید، حق را بگوید و گرنه بقیش مهم نیست که چه کار میکنی. آداب غذا خوردن این است که ادب غذا خوردن اینکه لقمه ی حلال بخوری و ادب خوابیدن هم این است که اگر بخوای بخوابی باید دل بی کینه داشته باشی، همه ی دنیا را دوست داشته باشی ، اگر نداشته باشی دیگر فرق نمیکند که وضو گرفته باشی نماز شب خوانده باشی، رختخواب را چطور پهن کرده باشی، ادب خواب ، دل پر از مهر است. ببینید سواد ادبی و آدابی دارد، ادب سواد حداقل در مکتب ایرانی سواد؛ ادب سواد اینکه ما را توانمند کند ، به تعبیر برایان استریت توانمندی که در آن بافت اجتماعی یا آن بستر اجتماعی و متن فرهنگی که در آن زندگی می کنیم بازیگر و کنش گر باشیم، به این سواد می گویند. یعنی بتوانیم ارتباطات خوب با فرهنگ و جغرافیا و جهان خودت برقرار کنیم، من نمی گویم به مکتب خانه ها برگردیم ، سو تفاهم نشود ولی مکتب سواد ایرانی یک قانون داخلی وجود داشت که استریت از آن استفاده کرد . بعد از استریت در واقع سواد جدید می گویند. آن قانون چه بود؟ آن قانون همین حرف ساده بود که سواد وجود ندارد، سوادها وجود دارد، ادب سواد در هر بافت اجتماعی و فرهنگی معنای خودش را پیدا می کند. خوب ما الان در وضعیت بدی در جامعه هستیم سواد در مخاطره است و هم با اصول مدرسه روبه رو هستیم و هم سوادهای جدیدی آمده است مثلا سواد رسانه ای، سواد بصری، سواد سینمایی ، سواد هنری و این سوادهای جدید برای ضرورت امروز است، اما این سوادهای جدید نمی تواند آن کار را برای جامعه کنند، که سواد پایه می کند. نیل پستمن جامعه شناس بلند آوازه ی آمریکایی در این کتاب "زندگی در عشق و مردن در خوشی" در فصل سوم این کتاب روایت شگفت انگیز، واقعا از آمریکای قرن ۱۸ و ۱۹ می دهد. پیشنهاد میکنم این کتاب را بخوانید . که عنوان فصلش آمریکا در عصر چاپ هست و کتاب توضیح می دهد. البته در ایران تصویری که از ایران درست شده است یا هالیوود و یا کرامپ و یا تگزاس است، خوب این خیلی با آمریکایی که در تاریخ آمریکاست فاصله دارد . واقعا به خصوص اگر شما مثل پستمن بیاید کمی دقیق تر تاریخ آمریکا را ببینید . توضیح می دهد که از قرن ۱۸ از ۱۷۰۰ به بعد کتاب در آمریکا چه کرد و چقدر چقدر کتاب می خواندند. مردم چون رفرنسهای خیلی دقیق برای آمار و اطلاعاتش داده بودند ، آدم دیگر شک نمیکند. باید به رفرنسهاشم نگاه کنیم که چطور علاقه به خواندن مثلا در سال ۱۷۷۲ اواخر قرن ۱۸ میگوید. ژاکاب دوشه نوشت: فقیرترین کارگر سواحل دلاواری همانگونه به خود حق می داد که در تمام زمینه های مذهبی و سیاسی یه اظهار نظر های شخصیت های معتبر اندیشمندان بدهند و علاقه به خواندن کتاب از هر نوع به حدی زیاد است که هر کس یک کتاب خانه است و بعد می آید آن را توضیح می دهد که اصلا مبالغه نکرده است . آمریکایی های قرن ۱۸ و به خصوص در قرن ۱۹ می آید میگوید در سال ۱۶۹۰ روزنامه در آمریکا منتشر شد. بعد توضیح می دهد میزان روزنامه خواندن و نوشتن و خواندن را میگوید . در سال های ۱۸۲۵ و ۱۸۵۰ تعداد مراکز خصوصی کرایه ی کتاب در آمریکا به سه برابر افزایش یافت. برای استفاده کارگران ساده و همچنین کارآموزان نیز کتابخانه هایی تاسیس شد و در سال ۱۸۲۹ کتابخانه ی کارآموزی در نیویورک با ده هزار جلد کتاب در خدمت غریب به ۱۶۰۰ کارآموز قرار داشت . در سال ۱۳۵۷ همین کتابخانه نیازهای مطالعاتی نزدیک به ۷۵۰ هزار کارگر را تامین می کرد. بعد می رود تا سال ۱۸۳۵ بیش از سه هزار مجتمع آموزش مدرسه در ۱۵ ایالت آمریکا وجود داشت . که جالب کار این مدرسه ها و فلسفه هایشان این بود که کتابخانه داشته باشد. یعنی می گویند روستاییان برای اینکه کتابخانه داشته باشند، مدرسه درست می کردند. نه اینکه چون مدرسه داشتند کتابخانه داشتند. چون کتابخانه نیاز داشتند مدرسه درست کردند . توضیح می دهد که آمریکا را روشنفکران و نویسندگان ساختند. در قرن ۱۸ و ۱۹ و به کمک کتاب این را ساختند و بحث پستمن آن آمریکایی تمام شد . از سال ۱۸۷۰ به بعد آمریکا دارد افول می کند. دلیل هم یک بحث معرفت شناختی می کند. چون میگوید فیلم و تلویزیون و اینترنت نمی تواند ارتقا مفهومی ایجاد کند

درک انتزاعی را توسعه ده. تصویر دیگر است جامعه برای اینکه بتواند به جلو حرکت کند باید درک انتزاعی و مفهومی ارتقا پیدا کند. اگر جامعه نتواند رشد بدهد، ظرفیت شناختی اصل خودش دچار بحران می‌شود. خوب ببینید من نمی‌خواهم حالا وارد بحث‌هایی شوم که چطور در سال‌ها و دهه‌های اخیر این برداشت از سواد بهم ریخته، در کتاب قدرت خواندن شما می‌توانید ببینید خیلی مفصل فرانک فوردی این را توضیح می‌دهد و حالا کتاب‌های دیگر. ببینید سواد کاری که چه می‌کند. اینکه الگوی ارتباطی ما را تغییر می‌دهد. ادراک و سیستم شناختی ما را مفهومی می‌کند. تربیت ادبی را ممکن می‌سازد. تربیت ادبی بحث مهمی است که از طریق سواد صورت می‌گیرد. اینکه در مکتب ایرانی سواد استریت هم می‌گوید باسوادها، باسواد می‌شدند این بود که به متون ادبی دسترسی پیدا می‌کردند که حاصل هزار سال زیبایی شناسی بود برای ایرانیان، شاعران فقط شاعر بودند. فیلسوف بودند، عارف بودند، راهنمای اخلاقی بودند، البته زیبایی شناختی و خلاق هم بودند و نکته‌ی مهمتر از طریق آن تربیت ادبی حساسیت به زبان به وجود می‌آمد. ببینید حساسیت به زبان شرحش طولانیست. ما این را می‌دانستیم که بحران الان جامعه، می‌تواند ناشی از این باشد که جامعه وقتی که به زبان حساس نیست وزن کلمات و گرامر به تعبیر اینکه ویتگنشتاین اشاره می‌برد و می‌گفت گرامر همه چیز را در زندگی بشر تعیین می‌کند. گرامر یا ساختار گرای را لحن در متن تعیین می‌کند. سواد چرا مهم است؟ سواد به این دلیل مهم است که از طریق سواد ایرانی، از طریق تربیت ادبی، زبان را ارتقا می‌دهد و از آن طریق ذهن ارتقا پیدا می‌کند. از طریق زبان ما به تاریخ دسترسی پیدا می‌کنیم و در عین حال به آینده هم وصل می‌شویم. چون زبان درست است که بزرگترین گنجینه‌ی تاریخ تجربه‌های بشریت است. هیچ موزه‌ی بزرگ‌تر از زبان وجود ندارد. موزه‌ی همه‌جانبه‌ی دانشگاه، دین‌ها، زیبایی شناسی‌ها، سنت‌ها و انسان‌ها همه در آنجا هستند. زبان، موزه‌ی زنده‌ای است که در زندگی روزمره‌ی ما وجود دارد و ما با آن زندگی می‌کنیم و چون در جهان زبان داریم زندگی می‌کنیم به این معناست. منتها ما زبان را تربیت ادبی می‌کنیم. سواد کاری که می‌کند تربیت ادبی است. منتها نه به معنای گذشته‌گرایش، علم تافلر داریم در کتاب "شوک آینده". در این کتاب آموختند برای آینده مشکل مدرسه این است که مدرسه گذشته‌گرا شده است. در سال ۱۹۷۰ می‌گوید آن جنبشی که متیو آرنولد درست کرد و پذیرفته شد. سنت انگلیسی و اروپایی که خوب کلیسا و الیستا کراسی هم نیست. پس بیایم سواد را ترویج بدهیم و تربیت زیبایی شناختی و تربیت ادبی به مرور مثل هر جنبش‌های دیگر نهضت را به نهاد تبدیل می‌کند و معاوضه کار می‌شود و در ایران اتفاق افتاده است. من در کتاب جدیدم یک فصلی تحت عنوان "مدرسه‌ی مرده و شاعران زنده" داریم و آنجا بحث کردم این را که چطور آن دبیرستان البرز، مدارس هدف اینها از سال‌های ۵۰ به بعد انرژی هاشان را از دست می‌رود و مدرسه به خصوص از انقلاب سال ۵۷ دیگر کاملاً گذشته‌گرای می‌شود. یعنی تخیل، آینده را نمی‌بیند. آینده یعنی چه؟ یعنی بچه‌ها در مدرسه بتوانند دو چیز را با هم تجربه کنند، یک به تعبیر تافلر بتوانند با مسئله‌هایی که ۲۰ سال بعد پیش می‌آید الان با آنها درگیر شوند. آن‌ها ۲۰ سال بعد بزرگسال می‌شوند و می‌خواهند ازدواج کنند و تشکیل خانواده بدهند می‌خواهند شاغل شوند. از حالا باید آماده شوند و دوم مدرسه باید تخیل امروزی را بحث کند شما اگر در مدرسه‌ی خود شعر داشته باشید. این شعر نه مسئله‌ی امروز بگوید و نه مسئله‌ی فردا را و زندگی، زندگی کلان شهری است بخواهد آسیب شناسی کند فقط این گفتگو مانی که ۳۰ یا ۴۰ سال پیش متاسفانه ما دانشگاهیان خیلی داخلش دمیدیم. سوشال پاتولوژی، تمام عرصه‌ی دنیای مدرن امروز را (پس مدرن) پاتولوژیک دیدم چون حکومت این گفتمان را داشت و می‌خواست همه چیز را کنترل کند، مدیریت گرای و نگاه پاتولوژیک کار، پژومینک شد مدرسه و سواد کی می‌تواند جامعه را حرکت دهد؟ وقتی که هم نگاه آینده‌نگرا باشد. اولاً و مسئله‌های ۲۰ سال بعد را در قالب ادبیات و سواد بخواهد آموزش بدهد و دوم اینکه بتواند در همان مکتب ایرانی سواد پیوند خلاق بین گذشته و حال برقرار کند، اگر نتواند این کار را کند این سواد، آن مدل مستقل است. یک چیز مجزا از واقعیت آدم است و آن آدم دچار بیگانگی ادبی می‌شود یعنی متنفر می‌شود از این کتاب‌ها، از همان حافظه‌اش هم بدش می‌آید. من یک کتابی دارم که به زودی به بازار می‌آید. "اندیشیدن و هنر با اندیشیدن فرهنگ و هنر" کتاب مفصلی است و در مورد حافظ، سعدی، شاهنامه و... که مفصل بحث کردم و این را تحلیل فرهنگی کردم که چه اتفاقی افتاده که دیگر آن ارتباط نیست. چون نهاد مدرسه بیگانگی ادبی ایجاد می‌کند چون شما می‌خواهید از طریق مدرسه نمی‌خواهید سواد یاد بدهید می‌خواهید ایدولوژی را آموزش بدهید. ایدولوژی یعنی چه؟ یعنی به تعبیر تامسون استفاده از صورنمادین توسعه، سلطه و قدرت و آن موقع دیگر ادبیات، ادبیات نیست. دیگر شاهنامه، شاهنامه نیست، و شعر معاصر هم شعر معاصر نیست و داستان هم داستان نیست. گفتم که امانوئل تد به ما می‌گوید یک همبستگی بین سواد و نرخ باروری است. می‌گوید وقتی در جامعه‌ی سواد بالاتر می‌رود. ۵۰ درصد که سواد دار می‌شوند دیگر آن جامعه دچار انقلاب می‌شود و می‌آید در آسیا و آفریقا و کشورهای مختلف نشان

می‌دهد و آمارهای جمعیتی خیلی شگفت‌انگیزی آورده است که کشورها به محض اینکه به مرزی می‌رسند، بهش می‌گویند آستانه‌ی سواد و وقتی که می‌گویند زن‌ها در جامعه به ۵۰ درصد برسند باز می‌گویند آن هم انقلاب می‌شود. به همین دلیل در سال ۲۰۰۷ می‌گویند که حکومت اسلامی شیک آمده یک حکومت برقی پایان تاریخ نیست و توضیح می‌دهد که نرخ سواد زنان مدتی است که از ۵۰ درصد عبور کرده، سازوکارش را توضیح دهیم. مسئله فقط نرخ باروری نیست که البته عامل مهمی از نظر جمعیتی است، تحول باروری در کشور ما الان ۷ و ۸ سال است که گفتمان سیاسی بر سر باروری چالش دارد یعنی حاکمیت فهمیده که قصه از کجا آب می‌خورد. همین که امانوئل تد می‌گوید به محض اینکه شما می‌بینید میزان باروری پایین می‌آید، یعنی در آستانه‌ی انقلاب هستیم. که آن را حاکمیت نمی‌بیند و دلایلش طولانیست. باید بخوانید یعنی اتفاق‌های خیلی بزرگی می‌افتد. مقوله اصلاً، مقوله‌ی سکس نیست که تقلیدش بدهیم که داستان خیلی عمیق تر و ریشه دارتر از این حرف‌هاست. چون نرخ باروری، دمای جامعه است، دمای سیاسی جامعه است. می‌گویند که آقایان انقلاب کردند، توضیح می‌دهد آستانه‌ی سواد آقایان رفته بالا، و او هم توضیح می‌دهد که چرا اتفاق می‌افتد. حالا انقلاب شهری بودند و روستایی نبودند. حالا انقلاب ۵۷ و سازوکار شناختی، افق انتظارات و خیلی چیزهای دیگر تغییر می‌کند، حالا هم می‌گویند خانم‌ها در آستانه‌ی مشروطه، بیش از ۵۰ درصد در سال ۵۷ سواد بوده، در مشروطه ما ۱۰ درصد سواد داشتیم و در سال ۵۷، ۳۶ درصد و بیش از ۵۰ درصد است. می‌خواهم نکته‌ای را بگویم که سواد کاری که می‌کند تنظیم روابط اجتماعی، زندگی خوب راسخون در این کتاب اخلاق و مدرن، توضیح می‌دهد که اخلاق مسئله‌ی مدرنیته است. از این حیث که داده‌هایی از گزاره‌های احکام اخلاقی دارد اما درعین حال می‌گوید زمینه‌هایی را از بین می‌برد برای اینکه آن داده‌هایش تحقق پیدا کند. ولی می‌گوید مدرنیته یک سرمایه‌هایی دارد مثل مفهوم آزادی و مفهوم برابری، که می‌گویند می‌توانیم استفاده کنیم. برای اخلاق و آخرش نتیجه‌ای که می‌گیرد این است که زندگی خوب را اخلاق فرض کنیم در دنیای مدرن و معاصر این زندگی خوب کشف کردنی نیست. به تعبیر ایشان مثل باستان‌شناسان که گفتند برویم جایی و کشف کنیم و می‌گویند زندگی خوب یک مقوله‌ی هنری است.

سال تاسیسی

۱۳۸۳